

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه توحید (جلسه چهارم)

نخستین مضمون استاد اخوت ۱۶/۳/۹۴

جهت استجابت دعاهاى جمع صلواتى عنایت بفرماید.

اگر سور ناس، فلق و توحید را در یک دایره فرض کنیم یعنی هر کدام یک شعاع و یک سری موضوعات دارند؛ و موضوعات از آن ها انشعاب پیدا می کند، و بر اساس شبکه ی موضوعاتشان از هم متمایز می شوند و در لایه های مختلف تفاوت آن ها مشخص می شود به طور مثال در سوره ناس استعاذه داریم که سوره روی بحث القائنات صحبت می کند و در سوره فلق روی بحث اختلالات بحث شد. سوره ناس فرآیند اثر در درون انسان و سوره فلق اقتضائاتی که تولید می شود برای اثر بخشی را مطرح می کرد.

سوره مبارکه ی توحید، خودش یک شبکه موضوعی به ما داد مثلاً لایه اول در مثل نداشتن خدا بود، لایه دوم این که صفات چگونه به وجود می آید و صفات برای مخلوق است و خدا صفت ندارد و در لایه های بعدی روی این صفات دست گذاشتیم و به ترتیب فاصله از مرکز سوره دامنه اش وسیع شد. و این از برکات قرآن است که می تواند این قدر بطن و لایه داشته باشد. تازه مباحث ما در بطن اول قرآن است.

سوره مبارکه کافرون هم اول خیلی شبیه سوره توحید است البته معنی اش متفاوت است. بحثش راجع به عبودیت، کافرون و... است که در لایه های بعدی موضوعات دیگری به ما می دهد.

در سوره مبارکه ی توحید لایه اوّل قل هو الله احد است که احد یعنی صمد و صمد یعنی لم یلد و... که این ها معانی شان خیلی شبیه هم است. البته هر قدر که جلوتر می روید باید تفاوت آن ها را بیشتر متوجه شوید.

در سوره مبارکه ی توحید موضوعات پیرامون صفات انسان است، به طور خلاصه در سوره ناس و فلق فرآیند آسیب ها و اختلال ها و مراقبت و عصمت، در سوره توحید شاکله و شخصیت و در سوره جن علم، باورها و اراده و فعل بحث می شود و کل نظام فکری انسان در این دایره سور قابل مشاهده است.

محوریت این سور را روی فاتحه شان و بحث قل گذاشتیم که با تیتراژدن و مطرح کردن موضوعات، احساس هماهنگی به وجود می آید و اتصال آن ها به هم به خاطر بحث در یک نظام است که باعث یک نظام فکری می شود که جهان بینی و ایدئولوژی به انسان می دهد که می گوید انسان یک سری صفات دارد که تبدیل به شاکله می شود بنابراین احتیاج به یک سری باورها دارد که در واقع منبع علم و ذخیره گاهش است. روح جاری در همه اینها موضوع توحید است اما چیزی که اینجا اهمیت دارد تفصیل موضوعات است.

در سوره توحید در لایه اول بحث معانی کلمات، در قسمت دوم بحث صفات و در لایه بعدی صفات انسان را مطرح کردیم یعنی به واسطه سوره توحید به دو کارکرد رسیدیم؛ یکی شناخت خدا و یکی خود شناسی؛ یعنی به همان نسبت که ما متوجه شدیم که خدا احد، صمد و لم یلد و.... است متوجه شدیم که خودمان اینها نیستیم و این موضوع وجه اشتراک ما با بقیه مخلوقات است.

وقتی که می گوییم لا اله الا الله این موضوعی است که حرف ما و بقیه مخلوقات است.

در سوره توحید از دو وجه خدا را شناختیم، از یک وجه نگاه کردیم که خدا این خصوصیات را ندارد و از یک وجه که ما این خصوصیات را داریم. بنابراین نام دیگر توحید اخلاص است. اخلاص یعنی بنده ای که می خواهد خالص شود.

اسماء الحسنی را به صورت صفت به خدا نسبت می دهیم. منتهی خدا صفت ندارد زیرا صفت عین ذات است و چیزی که به عنوان صفت برای خدا مطرح می کنیم نیاز ما از آن وجه به خدا است در واقع ما نیازهای خودمان را به خدا نسبت می دهیم مثلا وقتی می گوییم یا رزاق نیاز انسان به رزق است و نیاز به رازق دارد و این صفت برمی گردد به انسان نه به خدا، و هیچ کدام از صفات این گونه نیست و خدا علیم حکیم است یعنی انسان نیاز به علم و حکم دارد و این نیاز از طرف الله برطرف می شود و الله می شود علیم و حکیم و شما صفت خود را به خدا نسبت می دهید.

بحث منظر از دو بخش قابل بحث است: یک منظر صفاتی که انسان به خودش می‌گیرد و منظر دوم صفاتی است که از آن وجه خدا را می‌خواند. بحث صفت یک برگردانی از سوره توحید است که ما راجع به خودمان حرف می‌زنیم ولی برگردان سوره توحید است.

خداوند در قرآن از مسیرهای مختلفی صفات را به ما معرفی کرده است که روش‌های مختلفی برای گفتن صفات است، یکی از آن‌ها اسماء الحسنی است. یکی از راه‌های صفات بهشت و جهنم بوده و...

اولین صفت ما مخلوق بودن و دومین صفت عبد بودن است. صفاتی که در قرآن با نسبت انسان آمده است (۱) صفات اولیه انسان است که این‌ها با خلقت او در زندگی انسان می‌آید و (۲) یک سری صفات هم برمی‌گردد به ساختار انسان که مثلاً قوای فکری، عملی و... دارد که اینها صفات ساختار وجودی است.

وقتی می‌گویید صفت یعنی "نسبت به"؛ یعنی اگر موجود و مخلوقی نباشد که "نسبت به" نداشته باشد صفت هم وجود ندارد. باید صفت به نسبت چیزی بیان شود.

هر قدر راجع به صفات بیشتر بدانید به توحید نزدیک تر می‌شوید زیرا تفصیلی تر می‌فهمید که خدا صفت ندارد.

من خدا نیستم بنابراین هر صفتی به تدریج در من به وجود می‌آید اما برخی اوقات انسان طوری رفتار می‌کند که انگار خدایی می‌کند و اگر به من گفتند نفست را اصلاح بکن یعنی باید بدانم که روی تک تک صفات معیوب و روی مقدمات، صفات و مواردی که با آن درگیر است فکر کنم و آن‌ها را تصحیح نمایم؛ یعنی من جزء دارم و همین طوری درست نمی‌شوم.

اگر کسی احساس نیاز به عالم و متخصص در رفع صفات بد نکرد یعنی این ادعای صفت خالقیت دارد و مثل مخلوق عمل نمی‌کند. بنابراین خیلی از توکل‌هایی که ما راجع به اصلاح نفس مان داریم این‌ها توحید نیست غیر توحید است و انسان می‌خواهد خودش را شبیه خدا کند اما به این صورت نمی‌شود.

اگر انسان می‌خواهد یک صفت را تغییر دهد، به صرف این که دعا کند کافی نیست بلکه باید با لوازم آن پیش برود و از اجزاء و ترکیب استفاده کند و علم پیدا کند و با مرور گذشته ضررهای خود را ببیند. عمل کند و عمل را با صفت درگیر کند. مثلاً تا شما بخشش نکنی بخشنده نمی‌شوی.

اگر انسان مخلوق بودن و ترکیب بودن خود را حفظ نکنند نمی‌دانند که دایره صفاتش مقدمه، لوازم و اجزاء دارد. علم به "مخلوق بودن" نداشتن باعث می‌شود اخلاص در توحید نداشته باشد.

خیلی از صفاتی که ما به آن مبتلا هستیم به خاطر عجله یا کندی و... است که این‌ها صفات مادر و پدر هستند.

در حدیث آمده است: التواضع مفتاح کل خیر

صفات دو دسته است: صفات جهت یا مدیریتی، صفات غیر جهت.

کلا انسان باید مخلوق بودن خود را حس کند. انسان مخلوق است یعنی ترکیب و مرکب است و دارای انواع صفت است. به هر حالتی که در انسان به صورت ثابت و یا نسبتاً ثابت تکرار شود صفت می‌گوییم.

عقل است که، به صفات مرتبه و تشخص می‌دهد و برای صفات جنبه مخلوقیت تعریف می‌کند و برای انسان صفت تعریف می‌کند.

صفت در طبع خودش مربوط به نفس است، اتفاقات مربوط به نفس را صفات می‌گوییم. عقل انسان به این تشخص داده به برخی بخل، غضب و... می‌گوید که این‌ها در واقع همان کاری بوده که نفس انجام می‌داده است. در واقع انسان است که به صفات تشخص می‌دهد و همین انسان است که برای خدا تشخص قائل می‌شود و صفت برایش یاد می‌کند. خواستگاه صفاتی که برای خدا تعریف شده همان خواستگاهی (عقل) است که برای انسان تعریف شده است.

انواع صفت داشتن یعنی اینکه انسان چون مرکب است اجزاء دارد؛ مثلاً جسم دارد، خیال دارد، روح دارد. به خاطر این که مرکب است صفات مختلف به خود می‌گیرد که برخی جسمی است و برخی مربوط به نفس اوست. به طور طبیعی هر مخلوقی به دلیل ترکیب شدنش از قوای مختلف، دارای انواعی از صفات است.

صفات مراتب دارند:

- ماده / جسم
- مثال
- عقل

- روح که صفت ندارد و حیات اینجاست و یکپارچه است

بهشت یعنی تفصیلی ترین مرتبه ی صفات مثبت که به اراده خدا نزدیک تر است.

لازمه مخلوق بودن و درک مخلوق بودن این است که انسان برای رفتن به سمت خدا از همین ویژگی مخلوق بودنش استفاده کند یعنی انسان خودش را دارای اجزاء تحت تاثیر ببیند.

روایت: هر کس چهل حدیث حفظ کند حکیم می شود.

یکی از کارهایی که از امروز باید انجام بدهید عمل به این روایت است اما باید توجه کرد که منظور روایاتی است که مختصات صفاتشان را تغییر می دهد مثل چهل حدیث ها یا روایت های ساختار وجودی.

یک سری از صفات ما مربوط به تکامل صیوریت است.

فهم صفات خدا به واسطه جاری شدن آن صفت در خود انسان است.

اگر انسانی نتواند برای صفات خویش مشابه سازی در عمل بکند نمی تواند صفات خدا را بفهمد.

هر چه انسان می فهمد از نظام تشابهات است.

ویژگی های کلی صفات نفس

۱. هر صفتی در حوزه انسان متشکل از اجزا و هماهنگی با صفات هم راستای دیگر است.

هر صفتی جزء دارد یعنی جزها تداخل دارد و این جزها به هم مثل شبکه وصل می شوند یعنی اگر کسی منع داشت نسبت به چیزی که خدا واجب کرده این منع جای دیگر به شکل دیگر است.

امیرالمومنین: اگر کسی کار عجیبی انجام داد حتما کارهای عجیب دیگری هم دارد.

۲. امکان تقویت یا تضعیف و جایگزینی صفات (صمدیت) وجود دارد.

هر صفتی در ما هست می شود که تقویت و یا تضعیف بشود.

پیامبر اکرم صل الله علیه و آله فرمودند: از بخل پرهیزید که همانا کسانی که پیش از شما هلاک شدند از بخل

هلاک شدند بخل آن ها را وادار به دروغ کرد؛ و آن ها دروغ گفتند و آنان را وادار به ظلم کرد و آنان

ظلم کردند و ظلمشان آنان را وادار به قطع رحم کرد و آنان قطع رحم کردند. این روایت در تقسیم ارث خیلی صادق است.

یکی از صفات مهمی که در بحث ازدواج مهم است همین صفت بخل است.

۴ صفت در ازدواج باید فهمیده شود و مهم ترین بخش شخصیت شناسی ازدواج خواهد بود. ۱. بخیل نباشد یعنی مثلا اهل سلام کردن به بقیه باشد، اهل کمک به دیگران باشد، انواع بخل در مراتب مختلف متفاوت است. ۲. ترسو نباشد که در مراتب مختلف متفاوت است یعنی اگر به او گفتند که امروز هیچ چیزی برای خوردن نداریم قالب تهی نکند. ترس بر او غالب نباشد؛ هم چنین اینکه از کارهای سخت می ترسد یا نه. از این که یک موقعی تنها بماند می ترسد یا نه. جلوه های مختلف یک صفت در جنبه های مختلف باید تست شود. ۳. فجور: انواع ابتلاء به گناهان کبیره ۴. حماقت یعنی نفع و ضررش را نتواند تشخیص دهد یا بالعکس تشخیص دهد.

اگر کسی علم به روایات داشته باشد خیلی عالم است.

۳. توانایی تناکح با صفات دیگر و به دست آوردن منافع یا مضار

امام صادق علیه السلام از پیامبر اکرم صل الله علیه و آله نقل می کنند: چیزی با چیزی جمع نشده که بهتر از جمع شدن حلم با علم باشد.

علیم حکیم با حکیم علیم فرق می کند. حسود بخیل با بخیل حسود فرق می کند یکی می شود سوزن پرگار و دیگری می شود مداد پرگار.

تعجیل در فرج امام زمان (عج) صلوات